

## شعر، همبستگی ملیت و مدرنیته

از زمانی که بودلر و مالارمه در فرانسه، ویتمن در ایالات متحده در نیمه قرن دوم نوزدهم و بیتس در بریتانیا اوایل قرن بیستم مشعل مدرنیسم را در شعر فروزان کردند زورق شعر نیز به عنوان یکی از ابزار مهم حیات معنوی انسان نوین، در دریای مدرنیته شناور گشت. سوار شدن بر این زورق مست، به معنای بریدن از ملیت و هویت قومی و طرد آن نبود، بلکه شعر مدرن می‌رفت که به ریشه‌های خود بپیوندد.

در کشور باستانی من، ایران، سیطره فرهنگ و ادبیات کلاسیک، تاریخی سه هزار ساله دارد و نخستین سروده‌هایش از گاتاهای زرتشت آغاز می‌شود و به سروده‌های مدرن نیما یوشیج در دهه‌های نخست قرن بیستم می‌رسد. در اینجا، نخستین نبض‌های مدرنیته در آغاز قرن بیستم تپیدن گرفت و درست در زمانی که الیوت در ۱۹۲۲ سرزمین سترون را منتشر کرد، در ایران نیز نیما اولین شعر مدرن خود را به چاپ سپرده بود، حتی پیش از او نیز ندای مدرنیته در ایران به گوش می‌رسید. شعر نیما سرشار از مضامین بومی و هویت قومی است. هر چند او شاعری سمبولیست و تحت تأثیر سمبولیست‌های فرانسه بود، اما هرگز از ریشه‌های ملی خود نگسست و از دیدگاهی نو بدان نگریست.

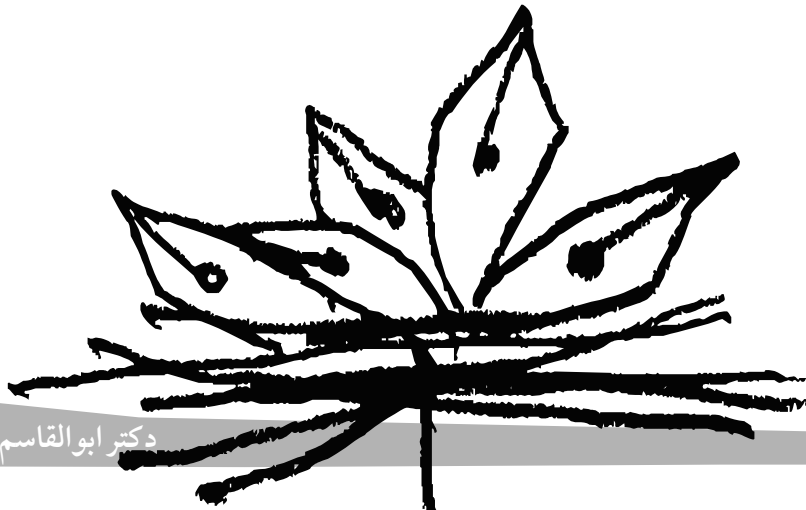
از ویژگی‌های مدرنیسم، نمادپردازی، توجه به رویاها و ناخودآگاه جمعی و نهایتاً شناخت کهن نمونه‌ها (archetypes) است. کهن نمونه‌ها خود، ویژگی بارز اسطوره‌های هر ملت‌اند. به طوری که یکی از راه‌های درک هویت ملی یک قوم، شناخت اسطوره‌های آن قوم است. بازتاب اسطوره در جلوه‌های فرهنگی یک ملت، خود نشان‌دهنده پیوند عمیق ملیت و مدرنیته است.

مدرنیته در عصر جدید هرگز به معنای طرد ملیت نبوده است، بلکه هر ملتی ضمن دست یافتن و برخورداری شدن از مواهب مدرنیته، می‌تواند در حفظ ارزش‌های ملی و سنتی خود بکوشد و هویت خود را از نو باز یابد. در همبستگی ملیت و مدرنیته، کشف جدید هویت اصیل یک ملت اهمیت دارد. در عین حال، این همبستگی به معنای بازگشت به سنت و سنتی شدن نیست، بلکه به معنای درک درست و عمیق سنت و لایه‌های بیرونی و درونی آن است. اگر در دوران مدرنیته، کسی به ارزش‌های قومی و ملی خود پشت‌پازند و ریشه‌های خود را بگسلد، خود را به سیاره‌ای بی هویت پرت خواهد کرد و در دریای خودبیگانگی و پوچی غوطه‌ور خواهد شد. چون در این حالت او، مانند سایه هولناکی خواهد بود که در آینه ملت می‌نگرد و خود را نمی‌بیند و به بهانه رسیدن به عرصه

فراملیتی، هویت خود را فراموش کرده است. سایه‌ای محو شده در دل تاریکی که به واقعیت خود پشت کرده و فراملیتی و جهان وطنی هرگز به معنی طرد ملت و میهن‌پرستی نیست، بلکه مفهومی عمیق دارد. درست است که انسان در دوران مدرنیته، به ویژه در عصر پسامدرن، به فراملیتی و جهان وطنی می‌اندیشد، و در صدد آن است که تعریفی جدید از انسان ارائه دهد، اما هرگز این به معنای گسستن از ریشه‌ها نیست. ریشه‌ها اصل وجود آدمی‌اند. آیا درخت یا گلی را سراغ دارید که ریشه‌هایش را قطع کرده باشند و باز هم آن درخت میوه بدهد یا آن گل شکوفا شود؟ اما آن درخت یا گل با ریشه دواندن در خاک، در هر کجای این سیاره‌ای که باشد، فرقی نمی‌کند می‌تواند ثمربخش و زیبایی آفرین باشد. میوه‌ها یا گل‌ها می‌توانند بومی باشند و در عین حال برای همه انسان‌های کره زمین ثمربخش یا الهام‌بخش زیبایی باشند. کسی به شرقی یا غربی بودن میوه‌ها یا گل‌ها نیندیشده، مگر گیاه‌شناس باشد و به منظور خاصی درباره آنها مطالعه کند.

شعر نیز در عصر مدرن مانند میوه‌ها یا گل‌هاست. شرقی یا غربی بودن هرچند اهمیت دارد اما اصل نیست. در عصر فراملیتی و جهان وطنی، انسان مدرن یا پسامدرن ریشه‌دار و هویت‌یافته مطرح است، نه انسان افسار گسیخته، بی‌هویتی که به دام از خودبیگانگی، سرگستگی و پوچی گرفتار آمده است.

نشانه‌های همبستگی ملیت و مدرنیته را در چین مدرن نیز می‌توان دید. لوشون (Lu xun) نماد و تجسم ناب همبستگی ملیت و مدرنیته است. آیا استفاده از شکل عامه زبان چینی، بای هوا (baihua)، به معنی پیوستن به دریای ملت نیست؟ جنبش نوین ادبی (xinwenxue Yundong) که در سال ۱۹۱۷ در چین مدرن شکل گرفت، هر چند جنبشی انقلابی بود، نه تنها از ملیت غافل نماند بلکه ارزش‌ها را در بافت ملیت می‌جست. در آن زمان روشنفکران جوانی چون هوانگ زون شیان (Huang Zungxian)، شیا زیگیو (xia Zengou) برای نخستین بار زبان گفتار را در شعر به کار بردند. هو شی (Huxi) پیش‌تاز شعر مدرن چین، نیز در بیانیه اصلاح ادبی خود، بر به کارگیری زبان عامیانه تأکید داشت. آنها شاید حتی نمی‌دانستند که شعر مدرن جهان، پس از سپری شدن نخستین نیمه قرن بیستم، دوباره توسط شاعرانی چون کارلوس ویلیامز، به شعر گفتار روی می‌آورد. ویژگی مهم هنر ویلیامز و والاس استیونس، اتفاقاً همین رویکرد به هویت و ملیت از نگاهی تازه بود. من



## دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور \*

واقعیت یا پیوند روح انسان با طبیعت است. اکنون در عصر مدرنیته، جوانان چگونه می‌توانند عمیقاً در این حس و انگ وی شریک گردند؟ گاهی فکر می‌کنم که بودا در معبد قدیمی و کوچک خود، در کنار آسمانخراش‌ها و برج‌های شانگهای، چه غریب افتاده است!

مدرنیته درست در دوران اوج خود، انسان را بی‌نقاب کرد، پرده‌ها را درید و خود حقیقی انسان را به او نشان داد، مدرنیته با پشت سر گذاردن گردنه‌های سخت، به آغاز پسامدرنیته رسید و بی‌هویتی را طرد کرد. مدرنیته به سکوی پرش جدیدی رسید که قهرمانش در جست‌وجوی ریشه‌هاست، در جست‌وجوی یافتن تعریفی نواز مدرنیته، و در نتیجه خواستار تعریفی نواز انسان است و مدعی است که هویت قومی شناسنامه انسان مدرن است، هر چند می‌تواند رویدادی جهانی داشته باشد و خود را جهان وطن بداند. اما شناسنامه اصلی او، ریشه‌های اوست که در خاک میهنش ریشه دوانده و حتی با شکستن مرزهای ملی در عصر پسامدرن چیزی که مرزهایش نخواهد شکست، همان ناخودآگاه قومی و کهن نمونه‌های هر ملت است که هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند آنها را در هم شکنند.

در اینجاست که همبستگی ملت و مدرنیته معنای حقیقی‌اش را می‌یابد. اینجاست که در عین فراملیتی و جهان وطن بودن، می‌توان به وطن و هویت ملی عشق ورزید، چنانکه ای چینگ شاعر ملی چین سروده است.

اگر پرنده بودم

با صدای گرفته ام آواز می‌خواندم

برای سرزمینم

چرا چشمانم همواره غرقه در اشک است

زیرا دوست می‌دارم این سرزمین را بس ژرف و جاودانه

یا اخوان ثالث، شاعر معاصر ایران، سروده است:

تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم!

\* دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور استاد ایرانی که هم اکنون در کشور چین در دانشگاه شانگهای تدریس دارد، با حضور در فستیوال شعر چین که از ۲۳ تا ۳۱ اکتبر ۲۰۰۵ در «مآن‌شان» زادگاه لی بای شاعر باستانی کشور چین برگزار شد، به سخنرانی در مورد «شعر و همبستگی ملیت و مدرنیته» پرداخت.

جمعی و کلی در سرزمین سترون ایوت و در سروده‌های (cantos) ازرا پاونده‌ای اوج رسیده بود، در طلیعه، دوران پسامدرن در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ هر چند به فراموشی سپرده نشد، اما تنها جزو تاریخ ادبیات مدرن گردید و من فردی در شعر زنده ملموس و با هویت قومی جای آن را گرفت و تکثر هویت، اهمیت یافت.

فی مینگ (Fei ming) پیشتاز دیگر مدرنیسم و لیانگ زونگدای (Zongdai Liaug) شاعر سمبولیست، هر چند بر مدرنیسم تأکید داشتند، اما میراث کهن خود را هم فراموش نکردند و حتی فی مینگ تحت تأثیر آیین دائو و بودیسم بود.

چگونه می‌توان در وطن شاعران بزرگی چون دوفو و لی بای زیست و طبیعت سحرانگیز و فرهنگ چند هزار ساله باستانی خود را نادیده گرفت. دوفو و لی بای شاعرانی فراملیتی و جهانی‌اند، اما در نهایت شناسنامه‌ای چینی دارند و آینه تمام‌نمای تمدن و فرهنگ ژرف این مرز و بوم‌اند.

شعر در فرهنگ باستانی چین عجین شده و پالاینده روح انسان بوده است تا به واسطه آن، زیبایی و راز هستی را بیان کند. شاعران اصیل چین همواره به ملیت و هویت ملی خود فخر می‌کرده‌اند. آنان درمان زخم‌های روحی را در هزار توی پیچیده طبیعت و رازهای نهانی آن، و یگانه شدن با طبیعت سرزمین خویش جست‌وجو می‌کرده‌اند.

مضامین اصلی شعر چین عبارت‌اند از: جست‌وجوی یک زندگی ساده و ناب در دامان طبیعت، لمس خورشید و ماه، دل سپردن به صدای پرندگان، زمزمه جویبارها و رقص ابرها، برف کوهساران، شکوفه‌های آلو و گیلاس و زیبایی رازناک شاخ خیزران؛ و در کل می‌توان گفت شعر چین نوعی حس وحدت وجودی و یگانگی با جهان آفرینش را در انسان القا می‌کند.

به هر حال، در عصر مدرنیته، با پشت سر گذاشتن فراز و نشیب‌ها و انفجار جمعیت و سر به فلک کشیدن برج‌ها چشمک زدن نئون‌های رنگارنگ و دودکش‌های کارخانجات و آلودگی زیست محیطی، بعید است مضامین فوق به طور طبیعی و بدون تصنع به کار گرفته شوند. شاعر مدرن چگونه باید خود را در حس یگانگی با طبیعت ناب، شریک ببیند؟

تصویر «صد چشمه بر شاخسار درختان / در کوهساران / در شبی بارانی» در شعر وانگ وی (Wang Wei) نمونه‌ای زیبا از پیوند تخیل و